

یلدا کنار تو

نویسنده:
فاطمه نقری

www.ketab.ir



نویسنده: فاطمه نقری

تصویرساز جلد: امید زراعتی

مدیر هنری: مسعود زمانیان

صفحه آرا: حامد میر

ویراستاران: فاطمه کیانی، محمد کاظمی
مدیران تولید: محمد یوسفی، نجمه نیلی پور
ناشر: مهرستان

جیب: اول، ۱۴۰۳

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نشانی: اصفهان، خیابان مسجد سید،

خیابان آیت الله زاهد، کوچه ۱۵، پلاک ۳۳

کد پستی: ۸۱۳۶۹۵۵۱۳۷

سامانه: ۳۰۰۰۷۹۶۲۱۰۰۱۰۰

شماره تماس: ۰۳۱-۳۲۳۶۸۷۵۵

۰۹۳۳۰۰۹۳۴۰۰



تارنما

book.mehrestan.com

رابطه

mehr@mehrestan.ir

[mehrestaniha](https://www.instagram.com/mehrestaniha)

[bookmehrestan](https://www.facebook.com/bookmehrestan)

سرساز: نقر، ۱۳۶۷-۱۳۶۷

عنوان و نام پدیدآور: بلدا کنار تو/ فاطمه نقری؛ ویراستاران فاطمه کیانی، محمد کاظمی

مشخصات نشر: اصفهان: مهرستان، ۱۴۰۳

مشخصات ظاهری: ۱۶۸ص

فروست: مهرستان: کتاب‌های کودک و نوجوان

شابک: ۰-۰۴-۸۴۲۴-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

موضوع: داستان‌های نوجوانان فارسی -- قرن ۱۴

Young adult fiction, Persian -- 20th century: موضوع

رده‌بندی کنگره: PIR۸۳۶۲

رده‌بندی دیوبی: ۲۶/۸۳۴ [ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۹۶۰۱۶۹۷

فاطمه نفری

سلام. من فاطمه نفری هستم؛ داستان‌نویسی که همیشه نوجوان خواهد ماند. چطور؟ الان می‌خواهم این راز را فاش کنم.

نوشتن برای من هیچ‌وقت یک شغل نبوده، نوشتن برای من عشق است و اگر روزی برسد که نتوانم بنویسم، حتماً خل‌وچل می‌شوم. یک‌بار نشستم حساب‌وکتاب کردم که چرا اینقدر به داستان‌نویسی برای نوجوانان علاقه‌مندم، و یاد نوجوانی خودم افتادم. یاد آن روزهایی که بی‌دلیل دلتنگ می‌شدم و دلم بهانه می‌گرفت. نه اینکه دوستی نداشته باشم، نه! دوستان خوبی داشتم که هنوز با بعضی از آنها رفاقت دارم، اما آدم تو نوجوانی گاهی احساس می‌کند ته خوشبختی است و گاهی فکر می‌کند افتاده ته چاه بدبختی‌ها؛ بعد دنبال یک دیوار کوتاه می‌گردد که غم و غصه‌هایش را خراب کند سراو. پدر، مادر، خانواده، جامعه... همه می‌توانند آن دیوار کوتاه باشند.

من در همان روزها، دلبسته کتاب‌های داستان شدم و چشم که باز کردم، دیدم خودم دست به قلم شده‌ام. کتاب‌ها حالم را خوب می‌کردند و نوشته‌ها داستان آرامم می‌کرد. در داستان‌ها، یک‌بار پسری عاشق بودم، یک‌بار دختری شروشیطان... نوشتن داستان این آدم‌ها، من را تکثیر می‌کرد و امکان تجربه زندگی‌های مختلف را برایم می‌ساخت. من با شخصیت‌هایی می‌خندیدم، گریه می‌کردم، خلاصه با داستان‌هایی زندگی می‌کردم و با تمام وجود دوستشان داشتم و دارم. من فهمیدم برای خوب شدن حالم، نیازی به دیوار کوتاه ندارم تا همه تقصیرها را گردنش بیندازم، من فهمیدم باید گمشده‌ام را پیدا کنم. نوشتن، گمشده من بود و من با رنج و تلاش بسیار پیدایش کردم.

شما هم اگر این کتاب را دست گرفتید، بدانید شخصیت‌های داستانم، فقط روی کاغذ نیست که جان دارند، این شخصیت‌ها زنده‌اند، پر از امید و آرزو هستند و دارند برای آینده زیبایشان تلاش می‌کنند. شما هم می‌توانید؟ حتماً. آینده مال شماست و شما به اندازه سقف آرزوهایتان از آن سهم دارید. پس بسازیدش...